

پیدایش سلفیه و تحولات آن

پیدایش سلفیه و تحولات آن

تفکر سلفی گری و بازگشت به سلف در زمانهای مختلف تاریخی، دارای تحولاتی بوده است، این جریان با ظهور اهل اثر و نظرات احمد بن حنبل شکل گرفت و بعد از احمد بن حنبل توسط تابعان او پیگیری شد. مخصوصاً با ظهور ابن تیمیه در قرن هفتم سلفی‌گری وارد مرحله جدیدی شد و تعریف جدیدی از آن ارائه شده و افکاری مانند نفی زیارت و توسل و.. به عنوان شاخصه آن مطرح شد. در قرون بعدی این جریان با ظهور محمد بن عبدالوهاب گسترده تر شد و ابعاد جدیدی از سلفیه مطرح گردید. وی و تابعان او با ارائه قرائتی جدید از توحید بقیه مسلمانان را مشرک دانستند. دوره‌های مختلف سلفیه دارای تشابهات و اختلافاتی باهم هستند

مقدمه

گرچه عنوان «سلفیه» برای گروهی از مسلمانان که جدا کننده آنان از سایر مسلمان است، عنوانی بدیع و مستحدث است، [1] اما این اسلوب فکری ریشه در تاریخ سده اول اسلام دارد و منشأ آن شباهت و اختلافات فکری مسلمانان قرون اولیه در مسائل اعتقادی از قبیل قضا و قدر، جبر و اختیار، توحید، صفات خدا و... است.

اکنون لازم است در اینجا ریشه‌ها و سیر تاریخی پیدایش سلفیه را بررسی کنیم:

الف: اختلاف دیدگاه‌ها و روش‌های صحابه و تابعین و تابعین تابعین

بعد از حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اولین اختلاف درباره موت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود.

برخی گفتند پیامبر نمرده است، بلکه خدا او را چون عیسی بن مریم بالا برده است.

این اختلاف با قرائت آیه «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» [2] رفع شد.

بعد از آن، اختلاف در مسأله امامت پیش آمد که تاکنون ادامه دارد. منشأ اختلاف نیز این بود که گروهی از صحابه علی (علیه السلام) را صاحب حق شرعی در خلافت می دانستند. [3] در مقابل، گروهی به ابابکر رأی دادند و گروهی پیرامون سعد بن عبادیه را گرفتند و بالأخره با غلبه طرفداران ابابکر نزاع به ظاهر پایان یافت.

اختلاف بعدی در زمان عمر و در مسأله قدر بود. وقتی یکی از صحابه (عبدالله صبیح) از مسأله «قدر» سؤال کرد، این سخن به گوش عمر رسید. پس او را خواست، تازیانه زد، از مجلس بیرون کرد و به بصره تبعید نمود و از مسلمانان خواست از او دروی کنند. [4]

البته نظیر این سؤال را پیرمردی از علی (علیه السلام) هنگام بازگشت از واقعه صفین کرد. پیرمرد پرسید: آیا رفتن ما به سوی شام و بازگشتمان به قضا و قدر الهی بود؟

امیر مؤمنان پاسخ داد: آری. آن گاه شیخ گفت: پس اجر زحمات ما به حساب خداست و برای ما اجری نیست. حضرت فرمود:

ای شیخ! عجله نکن، گمان کردی قضا و قدر امری حتمی و ضروری است و انسان را در افعالش اختیاری نیست؟ اگر چنین باشد پس ثواب و عقاب باطل است. [5]

از سوی دیگر، می بینیم برخی از امرای بنی امیه به ویژه معاویه جبرگرایی را تبلیغ می کنند تا

به مردم بقبولانند که حکومت غاصبانه آنان بر مبنای مشیت و قضای حتمی الهی بوده است. [6]

در مقابل حسن بصری در نامه ای به عبدالملک مروان جبرگرایی را نفی می کند و می نویسد: ای امیرالمؤمنین!! خدای تعالی بندگان را بر انجام هیچ امری مجبور نساخته است، بلکه فرمود: اگر چنین بکنید چنان می کنم، یعنی هر عملی را جزای مناسب آن می دهم... [7]

بعد از او معتزله نیز به شدت از عقیده اختیار و آزادی اراده تبلیغ می کردند. در مقابل، جبرگرایان آزادی اراده و اختیار را با اراده و قدرت و مشیت مطلقه در تعارض می دیدند و بر انجام امور بر وفق قضا و قدر حتمی تأکید می کردند. در باب توحید نیز عده ای بر توحید صفاتی تأکید می کردند و عده ای بر واقعیت داشتن صفات در خدای تعالی و ایمان به صفات خبری مثل «یدین»، «وجه» و «قدم» خدای تعالی اصرار می ورزیدند. این اختلافات فکری موجب پیدایش گروه ها و نحله های متفاوت نظیر شیعه، معتزله و صفاتیه (شامل اشعریه، کرامیه، مشبهه و...) شد که هر گروه اعتقاد خاصی در اصول ایمانی داشتند و مردم را به سوی آن فرا خواندند و هرکدام خود را فرقه ناجیه و اهل سنت واقعی دانستند.

ب: ظهور اهل اثر

میان صاحبان اندیشه گروهی از عالمان دینی، چه در اصول اعتقادی و چه در فروع و احکام عملی، بر ظواهر کتاب و سنت تأکید داشتند که از آن جمله می توان از مالک بن انس، محمد بن ادریس شافعی، سفیان ثوری، احمد بن حنبل، داود بن علی محمد اصفهانی و اصحاب او نام برد. [8]

این گروه را در ابتدا بیشتر «اصحاب اثر» می نامیدند. اهتمام اصلی آنها بحث در احکام و فروع بود و در احادیث اعتقادی به ظواهر آن بسنده می کردند. این گروه بعدها «اصحاب حدیث» نامیده شدند و احمد بن حنبل که بیش از دیگران به ظواهر کتاب و سنت، چه در اصول و چه در فروع، تأکید داشت، به عنوان پیشوای اهل حدیث خوانده شد و «مسند» او به عنوان مرجع فکری در مسائل اعتقادی و رساله عملی در احکام فقهی و عبادی مورد پذیرش قرار گرفت. [9]

احمد بن حنبل در نامه ای که اصطخری از او نقل کرده، خود را پیرو اصحاب اثر می داند و اصحاب اثر را اهل سنت می شمارد. [10]

ج: ظهور اهل حدیث و احمد بن حنبل

اگر بخواهیم تاریخ پیدایش و تحولات تفکری گروهی را که اکنون سلفیه خوانده می شود به چند مرحله زمانی تقسیم کنیم، ظهور احمد بن حنبل را باید یکی از نقاط عطف این جریان فکری بدانیم. آنچه در سطور اخیر ذکر شد نیز مجموعه اندیشه هایی بود که به ظهور اهل حدیث منجر شد. این گروه خود را پیروان اصلی و انحصاری سنت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دانستند و خویش را اهل سنت و اهل نجات نامیدند [11] و حدیث «الاعتصام بالسنة نجاه» [12] را مبنای فکری و عمل خویش قرار داده و بر مبنای روایت: «الذَّبُّ عَنِ السُّنَّةِ اَفْضَلُ مِنَ الْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» [13] دفاع از سنت برتر از جهاد با خداست»، به دفاع از عقاید خویش به عنوان عقیده اهل سنت پرداختند. به گزارش ابن حزم و ذهبی مهم ترین دوره رواج حدیث، نیمه اول قرن سوم هجری یعنی بعد از به قدرت رسیدن متوکل عباسی است. [14]

در قرن اول هجری بعد از آنکه عمر کتابت حدیث و نقل آن را ممنوع کرد، بازار حدیث خوانی مدتها از رونق افتاد تا آغاز قرن دوم هجری که عمر بن عبدالعزیز دستور داد علما به گردآوری حدیث و تدوین آن بپردازند و این کار تا زمان مأمون ادامه یافت.

اما موضع مأمون در مقابل اهل حدیث همچون موضع عمر بن خطاب بود که از کتابت حدیث نهی

کرد و توجهی به آرای محدثان در باب عقاید نداشت. [15]

ابن حزم دلیل این کار را ورود اسرائیلیات و جعل حدیث می داند که به دنبال آن نزاع در صفات الهی و قدیم بودن کلام الهی یعنی قرآن پیش آمد. در مقابل، معتزله که قائل به خلق قرآن بودند و بیشتر به عقل گرایی گرایش داشتند، مورد حمایت بودند. مأمون بر محدثان سخت می گرفت و این سختگیری در دوران معتصم نیز تا سال 227ق. ادامه پیدا کرد، به طوری که این دوران را دوران محنت نامیدند. در این دوره، احمد بن حنبل به علت پایداری در عقایدش بیش از دیگران مورد اذیت و بی مهری قرار گرفت. اما وقتی متوکل بعد از برادرش واثق در سال 232ق. زمام امور خلافت را در دست گرفت، میل شدیدی به محدثان پیدا کرد، آنان را به سامرا فراخواند و از آنان خواست تا احادیث صفات و رؤیت خدا را بر مردم بخوانند. [16]

ابن حزم اضافه می کند که احادیث آحاد در باب عقاید اجازه انتشار نیافت مگر در این زمان. [17]

ابن حزم در جای دیگر می نویسد:

وقتی دولت عباسی حاکمیت را در دست گرفت، محدثان در فضیلت عباسیان و مذمت امویان و همچنین تفضیل عرب بر عجم، حدیث ها جعل کردند و به پیامبر نسبت دادند و نیز طایفه ای از علمای اهل کتاب که تظاهر به اسلام می کردند، احادیثی جعل کردند که معارض قرآن بود. از جمله گفتند که خدای تعالی ملائکه را از موی بازوان و سینه اش خلق کرده است. [18]

احمد بن حنبل در سال 241ق. درگذشت. مهم ترین اثر باقی مانده از او، مسند اوست که مشتمل بر نزدیک به سی هزار حدیث است که همه روایاتش از جهت سند در نزد اهل سنت اعتبار یکسان ندارند، بلکه برخی صحیح و برخی ضعیف اند که قابل اعتنا و عمل نیستند.

احمد بن حنبل کتاب های دیگری مانند «فضائل الصحابة» و «الرّد علی الزنادقة» دارد که در اولی از فضایل صحابه، به ویژه خلفا و از جمله امام علی (علیه السلام)، سخن گفته است. او در این کتاب بیش از دویست صفحه در فضیلت امام علی (علیه السلام) نوشته و از فضایی چون حدیث غدیر، حدیث منزلت، حدیث سعدالابواب، حدیث ثقلین، نزول آیه تطهیر در حق اهل بیت، اولین مسلمان بودن او و عقد اخوت او با پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سخن گفته است. از دیگر کسانی که در رواج و گسترش مذهب اهل حدیث نقش داشته اند، می توان از اسحاق بن راهویه (د. 38(2)ق)، اوزاعی (د. 57(1)ق)، سفیان ثوری (د. 61(1)ق) و محمد بن جریر طبری نام برد. [19] بعد از احمد بن حنبل نیز اهل حدیث همچنان به حیات خویش در بین مسلمانان ادامه دادند.

د: تابعان احمد بن حنبل

اگر بخواهیم دوره های حیاتی سلفی ها و اهل حدیث را متمایز کنیم، باید ظهور اثرگرایان در فقه و اعتقادات را دوره اول، زمان قدرت گرفتن احمد بن حنبل و اصحاب حدیث در زمان متوکل عباسی را دوره دوم، دوران بعد از احمد بن حنبل تا ظهور ابن تیمیه را دوره سوم، ظهور ابن تیمیه را دوره چهارم، دوران بعد از او تا ظهور محمد بن عبدالوهاب را دوره پنجم، زمان ظهور او و حاکمیت یافتن مذهب وهابیه در برخی سرزمین های اسلامی را دوره ششم و زمان بعد از او را دوره هفتم یا دوره معاصر بنامیم.

ه: ظهور ابن تیمیه

یکی از نقاط عطف تفکر سلف گرایی ظهور ابن تیمیه حرّانی است. او بعد از آنکه به جای پدرش بر کرسی تدریس و افتا نشست، عقایدی در مسائل توحیدی و جانبداری از اهل حدیث و پیروی از سلف و مخالفت با سایر گروه های فکری و فرقه های کلامی و فقهی اظهار داشت که در

میان مسلمانان اختلاف شدیدی درباره افکار او پدید آمد تا جایی که برخی او را به عنوان رهبر فکری خویش پذیرفتند و برخی نیز او را به شدت انکار کردند و عقاید او را بدعت دانستند و فتوا به قتل یا حبس او دادند. تفصیل دیدگاه‌ها درباره او مجال دیگری می‌طلبد.

و: حیات سلفیه بعد از ابن تیمیه

بعد از ابن تیمیه شاگردان و پیروان او، به ویژه ابن قیم جوزیه (د.751ق)، اندیشه‌های او را گسترش دادند. چنان که برخی در اهمیت ابن قیم گفته‌اند: «اگر برای ابن تیمیه هیچ فضیلتی جز ترتیب ابن قیم جوزی نبود، همین برای بزرگی جایگاه او کافی بود.» [20]

به هر حال، بعد از وفات ابن تیمیه نیز افکار او مورد توجه اهل حدیث به ویژه حنبلی‌ها بود و شاگردانش بر مبنای عناصر فکری او دعوت سلفیه را پایه‌ریزی کردند. در واقع او پلی برای وصول به مذهب سلف صالح به شمار می‌آید. [21]

بدیهی است این سخنان خالی از مبالغه نیست، چون پیروان یک مکتب فکری غالباً رهبر آن مکتب را با دیده‌های تعجب و تحسین می‌نگرند. به هر حال، شاگردان و پیروان ابن تیمیه به افکار او تعصب خاصی داشتند؛ چنان که یکی از محققان درباره ابن قیم می‌نویسد:

«او هم از اذیت‌هایی که استادش ابن تیمیه متحمل شد بی‌نصیب نبود، چنان که همراه با او دستگیر و در قلعه محبوس شد.» [22]

یکی دیگر از پیروان ابن تیمیه، ابن رجب حنبلی (736-795)، صاحب «طبقات الحنابلة» است که با تألیف این کتاب در حفظ میراث فرهنگی حنبلی‌ها تلاش کرده است. کتاب دیگر او «کلمة الاخلاص و تحقیق معناها» است.

دیگر از شخصیت‌های اهل حدیث که در تبلور فکر سلفی و آرای حنابله و دفاع از عقاید مذهب حنبلی نقش بسزایی داشت، شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان معروف به ذهبی (673-748ق) است.

برخی ذهبی را جزء شاگردان ابن تیمیه شمرده‌اند [23] و برخی گفته‌اند بین او و ابن تیمیه رابطه وثیقی وجود داشته است. [24] الصفدی او را محدث جامد نمی‌داند، بلکه آگاه به اقوال و مذاهب پیشوایان سلف می‌شمارد. [25]

ز: ظهور محمد بن عبد الوهاب (1115-1206ق)

ظهور محمد بن عبد الوهاب نقطه عطف دیگری در تفکر سلفی‌گری است. او با قدرت نظامی و اقتصادی آل سعود افکار خویش را ترویج کرد و دیدگاه‌های فقهی خویش را به اجرا در آورد. او در شهر عینیه واقع در شمال ریاض متولد شد. [26] دوران کودکی و نوجوانی را نزد پدرش گذراند و نزد او بر اساس مذهب احمد ابن حنبل درس فقه آموخت. وی بسیار اهل مطالعه بود و توجه خاصی به کتاب‌های ابن تیمیه و ابن قیم داشت و بیشتر کتاب‌های آنها را مطالعه کرد. [27] محمد بن عبد الوهاب حنبلی‌مذهب بود، اما در فتاوی فقهی ملتزم به فقه احمد بن حنبل نبود و در بعضی از مسائل به فتوای خودش عمل می‌کرد. او از نظر اصول اعتقادی بیشتر پیرو ابن تیمیه بود و به تبع او خود را سلفی می‌نامید. چنان که برخی گویند: ابن تیمیه استاد مباشر ابن عبد الوهاب است، اگر چه بین آنها چهار قرن فاصله افتاد؛ چرا که او به شدت تحت تأثیر کتاب‌های ابن تیمیه بود. [28]

محمد بن عبد الوهاب به برخی از بلاد اسلامی و از جمله به همدان و اصفهان سفر کرد. در اصفهان حکمت مشائی، شرح ملاعلی قوشجی بر تجرید، حکمت اشراقی و طریقه تصوف را آموخت. [29]

او بعد از سفرهای علمی اش به حریملا برگشت و شروع به فعالیت کرد. در گام اول برخی از

اعتقادات مردم را به باد انتقاد گرفت تا جایی که بین او و پدرش منازعه و جدال در گرفت. سپس شیخ محمد دعوتش را در حریملا آشکار کرد و عده ای از اهل آنجا وی را پیروی کردند و شیخ بدین کار مشهور شد.

سرانجام بر اثر برخی پیشامدهای ناگوار آنجا را ترک کرد و به عیینه رفت [30] و عقایدش را برای حاکم آنجا آشکار کرد و به او گفت: اگر مرا یاری رسانی، امید این دارم که خداوند تو را پادشاه نجد و اعراب آن دیار نماید. حاکم آنجا، عثمان بن حمد معمر، با او موافقت و مساعدت کرد تا شیخ محمد دعوتش را آشکار ساخت و بعضی از مردم عقاید او را پذیرفتند. او با حمایت حاکم و تابعانش درختانی را که در آن نواحی مظهر تقدس بودند قطع کرد و در حبیله بارگاهی را که به نام ضید بن خطاب (برادر عمر که در غزوه یمامه در مقابل مسیلمه کذاب به شهادت رسید) بنا شده بود خراب کرد. [31]

خبر این اقدامات به گوش والی احساء رسید و او عثمان بن معمر حاکم عیینه را از حمایت محمد بن عبدالوهاب برحذر داشت. شیخ محمد آنجا را ترک کرد و به درعیه رفت (158ق) و با حاکم آنجا رابطه دوستی برقرار کرد و از او برای حمایت از اقدامات خویش کمک خواست.

محمد بن سعود با دو شرط پذیرفت که او را یاری دهد:

اول: شیخ او را تنها نگذارد و به وطنش برنگردد.

دوم: شیخ مانع اخذ خراج از مردم نشود.

محمد بن عبدالوهاب شرط اول را با جان و دل پذیرفت و در مورد شرط دوم گفت: خدا تو را گنجینه هایی بهتر از آن خواهد داد که تو را بی نیاز از آن می کند.

شیخ دعوت و به دنبال آن مبارزه خود را در روستاها و شهرهای اطراف و مسلمانانی که به گمان او عقایدشان آلوده به شرک شده بود آغاز کرد. شهرها و روستاهای اطراف یکی پس از دیگری تسخیر می شد. بعد از فتح ریاض در سال 1187ق و وسعت یافتن حوزه فرمانروایی ابن سعود و ابن عبدالوهاب، شیخ امور مردم و اموال و غنائم را به ابن سعود بخشید و خود رهبری دینی را به عهده گرفت و به عبادت و کارهای علمی پرداخت. [32] شیخ سرانجام در سال 1206ق از دنیا رفت. [33]

این گزارش مختصری بود که بیشتر از زبان موافقان محمد بن عبدالوهاب و پیروان عقاید او نگاشته شد. اما صرف نظر از دیدگاه مخالفان او که اولین آنها پدرش و دومی آنها برادرش بودند و این دو خود از علمای حنبلی به شمار می آمدند، و صرف نظر از ده ها کتاب که در رد عقاید محمد بن عبدالوهاب نوشته شده است، [34] در اینجا لازم است از علمای سلفیه، به ویژه پیروان عقاید محمد بن عبدالوهاب، به استناد مطالبی که خودشان در کتاب هایشان گزارش کرده اند چند سؤال کنیم.

آیا درست است که ما فهم خویش از دین و توحید را عین دین و فهم دیگران از دین را باطل بدانیم؟

آیا حق داریم فهم خودمان را از سنت نبوی و آنچه از سنت در دست ماست، عین چیزی که خدا نازل کرده و پیامبر ابلاغ کرده یا تبیین نموده یا با قول و فعل خویش تقریر کرده بدانیم و فهم دیگران و آنچه را از سنت پیامبر در نزد دیگران است بدعت بشماریم؟

چرا باید سنت نبوی را محدود به گفته ها و نوشته ها و فتاویٰ محمد بن عبدالوهاب و درنهایت ابن تیمیه و ابن حنبل نماییم؟

آیا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و حسن و حسین (علیهم السلام) که سرور جوانان بهشت اند و باقر آل محمد و جعفر بن محمد صادق (علیهم السلام) برای فهم سنت شایسته ترند یا محمد ابن عبدالوهاب؟

آیا آنها از سلف صالح هستند یا محمد بن عبدالوهاب؟
آیا اگر کسی تابع عقاید و آرای فقهی شافعی یا مالک یا ابوحنیفه بود، در ضلالت و اهل بدعت است و اگر تابع آرای محمد بن عبدالوهاب بود در هدایت است؟
پیروان محمد بن عبدالوهاب ادعای تبعیت از سلف صالح دارند. آیا اگر کسی اظهار اسلام می کرد، پیامبر او را متهم به کفر و الحاد می کرد؟
آیا مردم مکه و مدینه که ده قرن حافظ بیت الله و بیت رسول الله بودند، مشرک و کافر بودند و محمد بن عبدالوهاب آنها را مسلمان کرد؟

آیا جنگیدن با اهل قبله و متهم کردن آنها به شرک و بدعت جایز است؟
آیا اگر کسی مقام پیامبر را گرامی داشت و او را شفیع خویش نزد پروردگار قرار داد، به خاطر اینکه بنده صالح خداست و دعای او نزد خدا مستجاب است، مشرک شده است؟
آنچه به نظر نگارنده می رسد این است که با گذشت زمان و دور شدن از مبدأ رسالت و بی توجهی به حقیقت قرآن و سنت و بسنده کردن به ظواهر اسلام، کم کم اسرائیلیات و مجعولات حاکمان اموی و عباسی و فرقه های کلامی و سیاسی و انتساب آنها به پیامبر و خلفای راشدین و صحابه در میان مسلمانان رایج شد.

این فضیلت تراشی ها برای صحابه به طور مطلق است که قبر زید بن خطاب زیارتگاه و به قول محمد ابن عبدالوهاب پرستشگاه می شود. وقتی علمای اهل حدیث به ویژه حنبلی ها برای صحابه، حتی معاویه، فضیلت و برتری بر غیر صحابه، ولو کسی چون عمر ابن عبدالعزیز باشد، قائل هستند، [35] طبیعی است که مردم عوام قبرشان را محل برآورده شدن حاجات و استجاب دعا قرار دهند.

پس بهتر بود ابن عبدالوهاب و پیروانش به جای هدر دادن خون مسلمانان به تصحیح منابع روایی خویش می پرداختند و احادیث صحیح را از سقیم جدا می کردند و به مردم رشد فرهنگی می دادند نه اینکه با شمشیر از نیام کشیده بخواهند آنها را مؤمن و موحد کنند.

- [1] . (254) . [2] . [3]30 . [4] . 56 55 1954 . [5]56 .
[6]127 . [7]14 . 116 115 . [8]201 . [9]304300 1977 . 2001
[10]132118 . [11]29 . [12]5 . [13]119 1416 . [14]140 . 1992
[15]256 . [16]5 1989 . [17]256 10 . [18]11 . [19]12 . [20]120118 9
[21]78 9 . [22]159 . [23]70 . [24]83 . [25]1413 . [26]169 .
[27]15 . [28]68 . [29]127 . [30]115 2000 . [31]69 . 69
[32]23 . [33]27 26 . [34]164 1418 .
422 4 . [35]246 241 : ...